

## مقدمه الصلوة

## MUQADDIMAT US-SALAT

by

Sharafuddin Bukhari

|                         |      |              |
|-------------------------|------|--------------|
| Folios                  | :    | 09           |
| Subject                 | :    | Poetry       |
| Illustrated/Illuminated | :    | -            |
| Script                  | :    | Nastaliq     |
| Scribe                  | :    | -            |
| Date of transcription   | :    | 19th century |
| Condition               | :    | Good         |
| HL No.                  | 1832 | Cat No. 1829 |

The well-known Masnawi poem on ablution, legal prayer and fasting.

Beginning:

نام حق بر زبان همی رانم      کهل بجان و دانش همی خوانم

The poem, popularly called, after its first words, *نام حق* Nam-i Haq, was composed, according to the majority of copies, in the year 693 of the Rihlat = A.H. 703 (A.D. 1303). This copy, like that at Copenhagen (A.F. Mehren, p. 6, No.VII), contains the wrong date, viz. 393 of the Rihlat = A.H. 403 (A.D. 1012), which is evidently due to the scribe's careless reading *ششصد* for *سیصد*.

For other copies see G. Flugel i, p.512; Ethe Bodl. Lib. Cat. Nos. 1767 and 1768; Ethe Ind. Office Lib. Cat. Nos. 2554-2558; As. Soc. Bengal, Nos.548-549.

A commentary on the poem, by Ikhtiyar bin Giyas ud-Din ul-Husayni, is noticed in the Ind. Office Lib. Cat. No. 2558; another, composed by an anonymous author in A.H. 1079 = A.D. 1669, is mentioned in As. Soc. Bengal, No.550.

In the colophon, dated Monday, 6 Jumada I, (the year is not given), it is said that the Ms. was copied in the house of Mirza Kalb 'Ali Beg, Mahallah Mundi Dal, Banaras.

\*\*\*\*\*

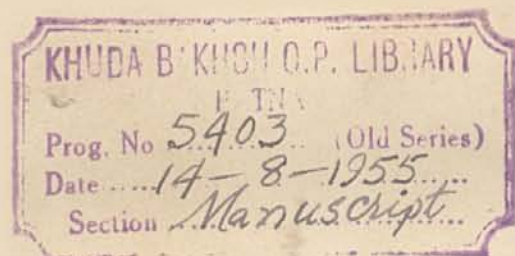
MUQÖDMUŞ ŞALAT

H.L. no.  
1832

O.F.L.

1122  
H.L. NO.

p. no. 5386  
Cat. no. 1829



۱۲۳۴

نصف فارسی

باقی

کتاب



بسم الله الرحمن الرحيم

نام حق بر زبان می آید که بجان و دلس می خوانم  
ملک و صانع و قدیم حکیم خالق و رازق و وفایم  
برجهت از بلندی و پستی همه زیافت صورت هست  
داد ما را کتاب تا خوانیم کرد ما را خطاب تا دایم  
طاعت اوست فرض عین بر همه خلق محمودین شده  
انچه او گفت غیر آن کردن نیست شود انچه زبان کردن



هر چه او گفت ان کنیم همه طاعت او بجان کنیم

در وصف رسول خدا ص

روز و شب طالب قبولیم بی روی امت رسولیم

سحر حق را پیسوا داریم بشوای جو مصطفی داریم

منتهی و بهتر و کترین همه سرور و خاتم نملین همه

او شریعت بیان کند ما را او طریقت عیان کند

صلوات خدای بی پایان بر رسول و بر آل و بر ائمه

امت اوست دوستداریم دوستداری چهار داریم

چون ابوبکر و عمر و عثمان مرتضی دان عظیم الرضوان

رحمت حق نما بار بارش با و بر جمله دوستداران

در بیان جلالت

ای مصلی با جلالت کن خانه دین خود عمارت کن

چون بیاری جلالت ظاهر باطن نیز حق کند ظاهر

انظار

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| طهارت را همه سه قسم آمد   | الطهارت که قسم جسم آمد      |
| اب کز نیت قصد خاک کنی     | تن بغسل و غو چو پاک کنی     |
| ز آمد جوکان شرح را بگویم  | شرح آن بر سه نوع را گویم    |
| بر تو را غم روان بی منت   | در طهارت فریضه سنت          |
| در معنی نگر که چون مفتحت  | خود نمائی چه بس نکو گفت     |
| همه غما فرو ترا ز این است | غم دین خور که غم غم دین است |

در بیان آبدست

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| بچاکس در جهان نیا سود است  | غم دنیا مخور که بهود است |
| تو نه عمر بخور و ز کسم     | بس باین دعا روضه کنم     |
| دل مقام نیاز باید کرد      | آبدست و نماز باید کرد    |
| اولین برش نماز بود         | روز محشر که جان گذار بود |
| تا در آن روز باشد نماز بود | بس کن در نماز یا نصیر    |



|                          |                      |
|--------------------------|----------------------|
| پس مکن دو نماز تا تقصیر  | تا در آن روز بابت تو |
| من بقدری محال گویدم      | فقر آورده نظم پوشیدم |
| نکته عیب کمر تو بنویس    | که بر وجه پوشش است   |
| اسب تازی اگر چه تبارد    | لاست خر خوش بنمیدارد |
| پیش ازین گفته اند اهل کف | عذر من صف و وقت بد   |

سبب التماس

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| صد و پنجاه بیت ده بابت  | لایق روزگار اصحاب است   |
| مغر و دل پذیر افتاد است | لاجرم بی نظیر افتاد است |
| این ترا یاد کار از شرف  | نام او در جهان بهر طرف  |
| از تجارت مولد و نقشب    | وزیر اسنان علوم بخش     |
| یا الهی بده تو تو فیق   | راه بنمای بسوی تحقیق    |

در بیان فرائض و صور



|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| در روضه نیت جزو نیت چهار    | در روضه نیت جزو نیت چهار |
| لاذش نیت فرض باید دید       | ربع سرسج فرض باید بود    |
| هر که دانت مرد در ده باشد   | نیت ابدست ده باشد        |
| نستن بای نیز مقبرست         | نستن دست و میسج سرست     |
| نام حق بکفن از دل پاکست     | نستن دست پس سواکست       |
| بک کرات ستن اعضا            | نصف سرسج کوس استجا       |
| سنت دمد مصطفی لی فی         | نیز انکست بای را نخلیل   |
| کفتم این حمد را علی الاطلاق | باز تحمیل بحی استشاق     |
| راندن آب جرد و انبود        | عضو کتر کنی روانبود      |
| نیت وزان زبس مولات          | در روضه شش ز مستحبات     |
| همیامن بدایت از تادیب       | هم سرسج و انگلی ترتیب    |
| سج کردن ازین فصل کبری       | کر تو سج از سری عمل کبری |
| بلف حب کراست بینی           | آب اندر دلال ز بینی      |

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| آب بر روی سخت تر بود      | عورتی خوش خلق و الطاف کرد |
| حوی در آب شستن از عدا     | سمن اندر مقام استیجا      |
| که نویسی برست افشای       | در میان کراهیت مایه       |
| هر که این شش کراهت داند   | دایم اندر رفاهیت ماند     |
| انچه از پیش و پس عیان کرد | آیدست تر زبان کرد         |
| ریم و خون کرد آن می باشد  | فی لنی بردمان می باشد     |
| خواب تکیه زده وضو کنند    | تکیه بر خواب بچکس کنند    |
| مکران با کان برش هو       | که وضو هم بجای خویش هو    |
| قبقه در غار مهوش          | باز دپواکی و مدبوش        |
| این همه مفید وضو باشد     | هر که دانت مرده باشد      |

### در بیان و ایض غسل

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| هر که بادانش و تجربه بود | فرض در غسل ادرسه خبر بود |
| اب در بینی و دمان کردن   | بر همه وضو خود روان کردن |

سنگین



|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| ساعت غسل چهل و پنج مرتبه است | یا دگر کس که بهتر از کعبه است |
| ستن دست و فرج باید پیش       | دور کردن نجاست ازین جزو       |
| پس وضو ساختن زیر پیر خدا     | ستن تن سه بار سر تا پا        |
| آن زمانی که موی را بافتد     | شاید آنموی را نه بشکافتد      |
| در نیک موجو آب آرازند        | یافته خط همچنان ماند          |
| مکن اصراف با بزم جا          | چون ولا تصرف و همخوانی        |
| نکلف آب جز روا نبود          | نلف عمر جز خطا بود            |
| در وضو آب مکن و نیم است      | غسل اجار من بتعلیم است        |
| در وضو کس به نیم استنجا      | دار مرد دست رو به نیم نما     |
| پس بد آن نیم من که نمیند     | بای شود بر آنچه می داند       |
| همچنین بر غسل تعلیم          | بر سر خویش ریزد و من نیم      |
| هست این احتیاط و خانه        | که بود آب نوره مسانه          |



و رتوانخواه بر لب جوی نیست اصراف بر چه می کند

در بیان شریعت

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| کرتو خواهی که شرع افروز   | بایدت جد و جد نسوز       |
| آنچه از روی سوال خواند    | نشد در ملال خواند بود    |
| در طلب کردن حقیقت کار     | از خدا شرم دار شرم مدار  |
| غسل از هیچ چیز فرض نشود   | بر زن و مرد همچو فرض شود |
| هر زنی را که کم شود ایام  | غسل باید هر نماز مدام    |
| چون شود پاک زن در هر لحظه | غسل واجب شود بشرع هر     |
| مرد را چون ذکر جان کرد    | که در اندام زن نهان کرد  |
| غسل واجب شود از آن لحظه   | که زان حال است از پیش    |
| غسل واجب شود در خواب      | بر زن و مرد ای مدار کرم  |

در بیان بیستم سیکوید

چنانچه در سیم فرض  
 میدهم مرترا بدانش عرض  
 نیست که خاک ای سرور  
 خاک از جای پاک ای مهر  
 پس آن مردود را بر خاک  
 پس بپاش بر وی کردی ما  
 پس در بار پنجه زن فی الحال  
 مرد و ساعد بر فتن مال  
 در سیم فرضه این جار است  
 که ترا زین چهار ناجار است  
 نسبت است که نمیدانی  
 که نازت میباید ردانی  
 هر چه آن ناقص و ضو باشد  
 ناقص آن سیم او باشد  
 و آنکه در شود باب ظهور  
 زد شود در زمان سیم دور  
 هر که میلی ز آب دور بود  
 این سیم و را ظهور بود  
 و او بود آب کمتر از میا  
 نیست در نار و انش میا  
 مثل در شرع نیت و نیت  
 که ترا دانش است و نیت  
 نیت فرنگ است چار هزار  
 از قدمهای استری روار



|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| نزد ما نیست شرط استیفاء   | در ششم تو نکته را در یار ما |
| هر که او طالب لطیف بود    | مقدایش از حقیقه بود         |
| او در اسلام صوفی و صافی   | در شریعت و فی و هم و صافی   |
| بشنو از من بیان مدی و     | ز آنکه صافی ترست ندیم       |
| ضبط کن این دو شش و لفظ تو | شش درون و بیرون             |
| تا غازی تو با نو کرد      | فرض نفیست همه روا کرد       |
| آنچه بیرون کنون ترا فرض   | عرض دارم که موجب عدا        |
| نیست ست و طهارت و بکر     | پوشش عورتی مکان طهر         |
| غم اسلام بایست خوردن      | روی سوی قبله آوردن          |
| نزد یحیی امام اهل حجاز    | شش دیگر در اندرون           |
| آن قیام فراست و فرخ       | قایم و آخرین سجده خضوع      |
| بس بیرون آمدن و لفظ تو    | از غازی مدد عقل و قیاس      |



## در بیان واجبات نماز

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| واجبات نماز هفت است        | زاکنه از مصطفیٰ چنین رفته است |
| نماز ختم سوره خوان         | در دوی اول از قرصیه خوان      |
| نماز در دوی احمر از وضو    | کیرت ولی مکر از وضو           |
| لیک اندر تطوع و نیت        | سوره با فاتحه بکن صحت         |
| کاخر نبش جو اولین باشد     | سوره با فاتحه قرین باشد       |
| در بلند بی بلند باید خواند | و انچه است است باید خواند     |
| قاعده اول از وجوهات        | باز در آخرش تحیات             |
| نیز در وتر شد قنوط عباد    | باز تعدیل جمله ارکان          |
| لیک در عید واجب افزاید     | زاکنه تکبیر عید می باید       |
| سجده سه و از طلا و نام     | واجب آید باتفاق اجماع         |
| و اندکس که حسنی دارد       | و اندرین کار نسبتی دارد       |

بس بدون آمدن بلفظ سلام نزد ما نیست و در اسلام

در بیان کعبه غار

هست رفع الیدین تا ادرین و آنکه بر جای سجده داردین  
بعد از آن دست راست را بر چپ نهی زیر ناف پیرادب  
مرزنا را بچکلی اقبال دست بر سینه بود چمال  
کردن سجده در میان کعبه سکم از ران دور دست ازد

در بیان قاعده غار

پنجه بر رکوع بر زانو ها و البسطوا النظر انهم کما تو  
نیز بر پای چپ نشست کنی سر املت سوی قبله کنی  
اگر بر تو شبهت اندازد مستحب ازین اندازد  
ای دولت بر زور از نیست مستحب دوریت ازین  
لیک اسناد عالمی کرمی و چپ بر کعبه جعفر بلخی  
باز در قعه چون تو با نری بایست در کنار خود بگری



بعد از آن هر چه است اوست یاد برش ز نسخه کیاست  
 آنچه فرض است در شمار روز بنفده رکعت بود که اموری  
 در صبح و چهار پیشین است چهار در وقت عصر نصیب است  
 سه بار است و چهار در حقین زمین نگو تر نمی توان گفتن  
 سجده سهو را بیان کردن و آنچه متصل بود و عیان کردن  
 اگر کسی فرض را کند تا خیر یا کند ترک واجب را فقیر  
 سجده سهو را جو ساز کند جز نقصان آن نماز نمی  
 آن کسی را جو او امام بود بسوی راست بکلام بود  
 ای مصباح بر دود دست سلام کوی آنگه بیا سجده تمام  
 کین چنین است بدین نماز او متفوی که چون سلمان  
 از علی سجده را دو سهو است شرح آموز گسترده هوس  
 مقصد بر آن سهو افتاد است سجده سهو او معصود است  
 سهو او را امام ببرد طاعتش را خدای به پذیرد

در بیان سنت نماز

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| سنت اندر نماز آمدن است   | و در آن قول است و فعلیت  |
| انچه قول است استغفار     | بعد از آن در اعوذت فاع   |
| زان سه پس تسمیه این      | سمع الله گفتن از دین است |
| سمع الله امام پر دازد    | مقصدی در بنا لک آغازد    |
| باز تسبیح در رکوع و سجود | نیز بگیرد در جوط و صعود  |
| پس تحیات قاعده اول       | سنت آمده واجب و افضل     |
| و تر از واجبات میدارند   | بر همه واجب است بگذارند  |
| علما گفته اند سه شهادت   | است سنت دو از ده رکعت    |
| شش پیشین گذارد و سحر     | دو بستم است دو تحف اندر  |
| سنت خالص از صلوات است    | انچه است از موکدات است   |
| کتاب ازین پس خارج گذارد  | رکعت شرا حساب رکعت چهار  |
| کان رسول خدا می کرد است  | منفی از برای ما کرد است  |

غیر ازین همه



غیر ازین برجهست نافله است در میان روزه و افطار خواجہ ما میر قاضی است  
 نیست در حکم شرع کراهی روزه روزه خرقہ نفس سهولت  
 از طعام و شراب دوریدن روزه و زخم خوردنی لغو شدن  
 فرض دان چند روزه نیست تابایی از روزه انیت  
 نیست روزه کراهی نبود در قضا جزیب روا نبود  
 همچنین از خلل طلب نکنی روزه نیست روزه جزیب مکنی  
 یک موقوف و نوافل را تابش از زوال است و ا  
 کلس و پنبه در کلو جو پرید روزه نیست نقصان روزه نوبه  
 اگر کسی زود و حجامت کرد می کشد بد و راملات کرد  
 مک و سرکه زردمان بخشد روزه روزه باقیمت کوف و نکند  
 اگر کسی کرد روغن و سرمه بر سر و چشم بستن حرام  
 نان که از بهر طفل میماند علما اندرین چه فرمایند  
 که ضرورت بود روا باشد به ضرورت چنین خطا باشد  
 روزه باقی بود و مکروه از رایت می کشد اندوه

بفراموشی آردی و خوری      هست بر دو تراهی و مرگ  
 روزه است همچنان باستی      کرد تو پیری و روزه نشانی  
 نزد لعلان قضا با پدرو      ز آنچه خوردی آداب بلند کرد  
 و در خوری آنچه او غذا نبود      بر تو لازم بجز قضا نبود

### در بیان آداب روزه

همچو شک و گلوخ این روی      نبود زین قبل کل سر شوی  
 اگر کسی قصد کرد در خوردن      بنهار و مجامعت کردن  
 شست سکن طعام باید داد      یا بکی منده کردش آزاد  
 یا دوه روزه را بیایی دار      تا شوی از حیات برخوردار  
 از برای تو ایقدر کفتم      یاد بپوش که مختصر کفتم  
 و در بقصد خوردن کار      لازم آید قضا و کفارت  
 بلکه این را الصدق بر خواند      واجب و فرض نفس حق دانند  
 رحمت حق نما خوانده      یاد برکات و ربانده  
 نیمه از محاد او      بود این نظم است مشکل حل



صلوات خدا بر پادشاهان  
بود و سه نعلت سید سال  
دارم امید هم در دولت  
که سقیم مرا صبح کنند  
و ندرین محضر فقر ما بند  
ختم شد بر تنای سبزه  
غمت غم که کار نظام هیچ نه که تائب نام حق مباح ششم شهر محال الله  
ختم الله بالحر والظفر و زرد و شنبه بد و لثانه مرزا اقلید علی بند  
محصله در مجله شد و ال فیه محلات بد و نارس نعلانی سوسه  
خبر یافت

[illegible]



KHUDA B KHISH O.P. LIBRARY  
PATNA  
Prog. No. 5403 (Old Series)  
Date... 14-8-1955  
Section... Manuscript